

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيما بقیة الله فی الارضين اروحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف  
بحث رسید به مرحله ثانیه. مرحله ثانیه این است که چگونه می توانیم احراز کنیم سیره معاصره با معصوم علیه السلام را.

س: ...

ج: این عامّه اینجا معنایش این نیست که من اول العالم إلى آخره، این عامّه یعنی در زمان خود ما عامه است، مقصود این است.

س: ...

ج: بله سیره های عامّه بر دو قسم است؛ یک سیره عامه این است که یعنی فی کلّ الأزمنه و الأمکنه من الصّدر الی الختم، یکی هم اینکه فی زماننا هذا یا در عصر معصوم در بین همه وجود داشته است.

س: ...

ج: آنها عام همگانی است.

خب، سیره معاصر با معصوم را چه این سیره با معصوم سیره مستحدثه ای باشد (حالا مستحدثه که می گویم کلمه ناتمام است) سیره زمان خودمان باشد که این همینطور از گذشته و از زمان معصوم بخواهیم بگوییم بوده و ادامه پیدا کرده است تا زمان ما، یا اینکه سیره ای که فقط در زمان معصومین علیهم السلام بوده است، یا اینکه سیره ای که در زمان ما نیست اما قبل از زمان ما بالاخره در عصر غیبت بوده است و تا زمان ائمه هم ادامه داشته است. همه اینها می شود سیره معاصره با معصوم علیه السلام.

پس چه آن سیره ای که فقط در اعصار معصومین بوده است، چه آن سیره ای که بعد از معصومین بوده است و بعد دیگر منقرض شده و در عصر ما نیست اما در عصر معصوم بوده است، چه آنکه در زمان ما هست و این همینطور بوده است تا عصر معصوم علیه السلام.

مهم این است که ما می خواهیم بگوییم این سیره عصر معصوم را چگونه می توانیم استکشاف و احراز کنیم؟  
چندین راه برای این ذکر شده است که بعضی از این راهها مشترک است با همان راههایی که برای سیره معاصر خودمان گفتیم.

راه اولّ این است که اگر ما در زمان خودمان ببینیم یک سیره‌ای و یک روشی در مجتمعات مختلفه که با هم خیلی تفاوت دارند، از نظر فرهنگی، از نظر خصوصیات مختلف و... واقعاً با هم تفاوت دارند اما می‌بینیم این مجتمعات مختلفی که اینچنین هستند اینها همین روش را دارند، همین روش در بین آنها هست، وقتی دیدیم که این مجتمعات مختلفه علیرغم اختلافات فرهنگی و غیر فرهنگی در آنها هست این روش واحد در بین همه نوع هست اینجا انسان حدس می‌زند که آن جامعه‌های معاصر با معصوم هم همین را داشته‌اند؛ چون بالاخره اینها با آنها چه فرقی می‌کنند؟ اینها که فرض این است که اختلاف دارند اما در عین اختلاف با اینکه اختلاف دارند این روش را دارند، انسان حدس می‌زند که پس بنابراین آنها هم همینطور بوده‌اند.

مثلاً اگر ما فرهنگ‌های مختلف، سلیقه‌های مختلف در زمان خودمان می‌بینیم که اینها وقتی فرض کنید می‌تی از ایشان، فردی از اینها، عزیز از اینها از دنیا می‌رود اینها برای یک مدتی با کم و زیادش مثلاً مراسم ازدواج، عروسی، جشن و ... نمی‌گیرند، این را می‌بینیم وجود دارد، با فرهنگ‌های مختلفی که دارند دیدیم که در زمان خود ما همینطور است، مسلمان باشد غیر مسلمان باشد، هر دینی داشته باشد، لادین باشد و هر طور و هر جایی که ما اطلاع داریم - مثلاً صد مورد را بررسی کردیم - دیدیم اینطور است، آیا اینجا انسان حدس نمی‌زند که پس آدم‌هایی که در عصر معصوم هم بوده‌اند همینطور بوده‌اند؟ بالاخره آن آدم‌ها هم مثل همین‌ها هستند دیگر. اینجا علی اختلاف اذواقهم و سقاوتهم و همه چیز می‌بینیم که در این امر واحد مشترک هستند، در این سیره مشترک هستند، پس انسان کشف می‌کند که آن زمان هم همینطور بوده است.

بنابراین اگر از ما سؤال کنند که به احترام می‌تی که از دنیا رفته‌اند چند روزی - علی اختلاف - مثلاً مجلس عروسی نگیرند و عقد نگیرند، این اشکال شرعی دارد؟ می‌گوییم نه، به چه دلیل؟ برائت جاری نمی‌کنیم که بگوییم شک داریم پس برائت جاری می‌کنیم! بلکه می‌گوییم دلیل داریم، دلیل چیست؟ این سیره در زمان معصومین بوده است و ردع نشده است، اینطور مثلاً بگوییم.

این یک راه است، این راه قد یناقش فیه به اینکه این حدس فارغ داشته و مانع از حدس ما می‌شود. حالا در زمان معاصر ممکن است انسان یک حدسی بزند اما زمان معصومین با ما که قرن‌ها بین ما و آن ازمنه فاصله است و احتمال تطوّر اذواق، فرهنگ‌ها، خصوصیات و همه اینها می‌رود آیا در عین حال انسان می‌تواند یک حدس جزمی و اطمینانی بزند؟ بله احتمال در ذهنش می‌آید و ممکن است یک مظنه‌ای هم بیاید اما اینها که حجت نیست و به درد نمی‌خورد، اینکه جزم پیدا کند که اینطور بوده است این واضح و روشن نیست و این اشکال است.

جوابی هم که داده می‌شود این است که: اگر واقعاً در عصر خودمان جوامع واقعا متباعد از هم، هم زماناً هم مکاناً هم ... همه چیز، اینها واقعا علیرغم این جهت در یک جهت اتفاق و توافق داشته باشند درست است حالا برای هزار سال پیش، انسان می‌گوید آنها چقدر مگر با اینها فرق می‌کردند؟ آن هم در این موضوع که مثلاً مثال زده شد. بعید نیست که برای انسان جزم حاصل می‌شود.

این البته مطلبی است که من فردِ اِلَى فردِ ممکن است تفاوت پیدا کند، یک کسی است که زود حدس می‌زند و خیلی شکاک نیست ... و الا یک راه علمی صد در صد نیست که بشود کسی را قانع کرد، یعنی بگوییم محاجّه کنیم با او! ممکن است بگوید برای من علم حاصل نمی‌شود، من احتمال می‌دهم که اینطور نباشد. این دیگر یک راه بین خود و خدایی است. مثل قطع؛ اگر کسی قطع پیدا کرد برای خودش حجّت است اما نمی‌توان با این احتجاج کند و بگوید مطلب اینطور است چون من قطع دارم، می‌گوییم داشته باش.

س: ...

ج: نه، باید اثبات بشود تا عدم ردع ... اصلاً باید ببینیم سیره هست تا عدم ردع؟ باید سیره‌ای باشد تا عدم ردع، به درد آنها هم نمی‌خورد.

س: ...

ج: روشن است، ما می‌خواهیم بگوییم سیره آنها هم بوده است مگر می‌شود نباشد و سیره آنها باشد؟

س: ...

ج: حالا می‌آید، این فعلاً راه اوّل است.

س: ...

ج: تحلیل می‌شود غیر از این، این حدسی است که از راه تحلیل نیست که به وجدان مراجعه کنم و بگویم آن آدم‌ها هم همینطور بوده‌اند. ببینید یک وقت تحلیل می‌کنیم و می‌گوییم انسان چرا چند روز عقب می‌اندازد؟ می‌گوید چون محزون است و احترام می‌گذارد، آنها هم محزون می‌شدند و اثر محزونیت قهراً همین است که تأخیر بیاندازد، آنها هم آدم بودند و محزون می‌شدند و تأخیر می‌انداختند، این تحلیل وجدانی می‌شود. اما ما می‌خواهیم به این کار نداشته باشیم.

«المرحلة الثانية: طرق إحراز السيرة المعاصرة للمعصوم عليه السلام؛

الطريق الأوّل: الاستقراء

إنّ استقراء الأوضاع الاجتماعية المتعددة في مجتمعات مختلفة» استقراء اوضاع اجتماعی گوناگون در مجتمع‌های مختلفه، مسلمان، غیر مسلمان، دین دار، غیر دین دار و ... مختلف جهات دیگر اختلاف «و ملاحظه

تطابق» همه این مجتمعات مختلفه و متعدد بر شیء واحد، که همه آنها یک سیره واحده دارند، این استقراء «یوجب تعمیم الحکم إلى جميع المجتمعات العقلائية حتى المعاصرة لعهد المعصومین علیهم السلام» همه مجتمعات انسانی چه جاهایی که الان نرفتیم ببینیم آنها را در عصر خودمان، چه آنهایی که قبل از ما با فاصله یک قرن و دو قرن زندگی می کنند و چه آنهایی که در عصر معصوم سلام الله علیه بوده اند.

«المناقشة فی الطریق الأول: إن هذا الوجه لا يتم فی جملة من الأحيان» این بله در بعضی جاها بد است اما در پاره ای از زمان ها به درد نمی خورد، «لأننا بهذا الاستقراء نلاحظ المجتمعات المعاصرة» چون ما با این استقراءمان فقط چه چیزی را نگاه می کنیم؟ مجتمعات معاصره خودمان را نگاه می کنیم، «بینما» در حالی که «یراد التعمیم إلى مجتمع يفصلنا عنه زمان طويل» می خواهیم تعمیم بدهیم این سیره را به یک مجتمعی که فاصله می اندازد و جدا می کند ما را از آن مجتمع زمان بسیار طولانی و درازی «بما زمان طويل» به همراه احداث و ظروف و وقایعی که «بما كان يحويه من أحداث و ظروف و وقائع» این من در من أحداث بیان آن «ما» را می کند، یعنی زمان طولیل با، این با هم به معنای مع است، با آن حوادث و ظروف و وقایعی که «یحويه» این زمان طولیل آنها را در بر دارد و متضمن آنها است. که اینها ممکن است همه اثر بگذارد در اینکه آداب و رسوم الان آن موقع نبوده باشد.

«و مثل هذا التعمیم متعذر بحسب قواعد حساب الاحتمالات غالباً» این تعمیم به حسب قواعد احتمالات هم غالباً متعذر است و ممکن نیست چراکه قاعده حساب احتمالات در کجا می آید؟ جایی می آید که اینها نظائر هم باشند، جاهایی که آن موقع اینچنینی نیست احتمالش هم داده می شود که اینها شاید با هم متفاوت بوده باشند.

س: ...

ج: قوت پیدا می کند.

«لأن التعمیم إنما یصح فیما إذا لم نحتمل نکته و خصوصية فی حالة معينة تمیزها من غيرها من الحالات» تعمیم جایی درست است که ما احتمال ندهیم، چه چیزی را احتمال ندهیم یک نکته و ویژگی در یک حالت معینی که آن نکته و خصوصیت متمایز می سازد آن حالت معینه را از غیر آن حالت از حالات، یک ویژگی دارد که به خاطر این ویژگی اینها چنین روشی را نداشته اند، اینها را متمایز می کند.

«و هذا الاحتمال ثابت هنا» این احتمال که شاید وضع آنها با ما مختلف بوده است فلذا آنها این سیره را نداشته اند در ما نحن فيه موجود است «بعد أن علم إجمالاً تغییر الأوضاع الاجتماعية فی الجملة» می دانیم قطعاً اوضاع اجتماعی زمان ائمه علیهم السلام با ازمنه ما قطعاً تفاوت پیدا کرده است، هم از نظر لباس، هم از نظر آداب و رسوم، هم از نظر آرایش، همه و همه اینها تفاوت پیدا کرده است. «عمّا كانت» تغییر اوضاع اجتماعی

فی الجملة از آنکه بوده است در ازمنه سابقه « و عدم ثباتها جميعاً » و می‌دانیم که تمام آن اوضاع اجتماعی ثابت نمانده است «علی ما کانت علیه» بر آن شکلی که قبلاً بوده است، «نتیجه طرّو عوامل مختلفة» که این عدم ثبات آن حالات در نتیجه عارض شدن عوامل مختلفی است که «یحتم تحقق بعضها بالنسبة الی تلك السيرة» که محتمل است تحقق بعضی از آن عوامل مختلفه به نسیبه سیره آن زمان که باعث می‌شد سیره آن زمان غیر از سیره زمان ما باشد، شاید یک عوامل مختلفه‌ای در آنجا بوده است که آن باعث می‌شده سیره آنها غیر از سیره معاصر ما باشد فلذا اتحاد سیره آنها را با ما احراز نمی‌کنیم.

این حرفی است که زده می‌شود، حرف بدی هم نیست، حرف حسابی است در ذاتش.

«الجواب عن المناقشة»

س: ...

ج: آنها راه‌های دیگر است، اینجا ما فقط ظاهر را می‌بینیم، آن به یک تحلیل نفسانی و اینکه ... آنها راه‌های دیگری است.

«الجواب عن المناقشة: لو لوحظت المجتمعات المعاصرة المتباعدة التي لا یحتمل تأثر بعضها ببعض و اتفاقها

علی شیء فلا یبعد أن یکشف ذلك عن وجوده فی زمان الشارع»

می‌فرماید اگر، ببینید همانطور که در تقریر استقراء گفتیم، اگر ملاحظه بشود مجتمعات معاصره‌ای که واقعاً از هم دور هستند، با زمان ما که الان شده است دهکده واحده، در اثر این وسایل ارتباط جمعی فرهنگ‌ها به هم منتقل می‌شود و تحت تأثیر واقع می‌شود، الان فرق می‌کند، قبل از اینکه وسائل ارتباط جمعی باشد اصلاً مردم جهرم مثلاً با مردم قزوین ارتباط نداشتند و خبر نداشتند از هم که چیست، منتقل نمی‌شده. فلان شهر آذربایجان با فلان شهر گیلان، اینها چه می‌دانستند، اصلاً از هم اطلاعی نداشتند، مروده‌ای نبوده است، حال اگر ما دیدیم در این ظرف‌هایی که اصلاً مروده نیست و اطلاعی از حال هم ندارند با کمال تباعدی که دارند و با کمال اختلاف فرهنگی که دارند یک روش را هم آنجا رفتیم دیدیم هست و هم اینجا رفتیم دیدیم هست، هم آنجا رفتیم دیدیم هست ... با همه تباعدی که دارند و عدم اطلاعی که از هم دارند این به ذهن می‌آید که انسان حدس می‌زند که پس بقیه مواردی که مثل اینها با هم متباعد هستند و ممکن است فرهنگ‌ها و همه چیزشان ... آنها هم همینطور باشند، بنابراین بعید نیست، این دیگر البته بعید نیست که اینطور باشد اما جزمش و کلّ فرد فرد با خودش و بین خودش و خدا است که آیا چنین جزمی پیدا می‌کند یا نمی‌کند.

س: آیا لازم نیست کاشف از یک دلیل عقلایی معتبر باشد ...

ج: قهراً نه، چون گاهی ممکن است واقعاً یک عامل مشترکی وجود دارد که این باعث می‌شود و گاهی صدفتاً، اگرچه به امر عقلی ما صدفه در عالم نداریم اما صدفه‌های عرفی، یعنی یک دلیل واضحی هم که اینها باعث شده است که اینها این کار را کرده‌اند و آنها آن کاری را کرده‌اند نه اینها صدفتاً مثل هم شده است، مثل منطق که می‌گویند «کَلِّمَ كَانِ انْصَانَ نَاطِقًا كَانِ الْحَمَارُ لَاحِقًا» این اتفاق است و هیچ وجهی بر این نیست که هر وقت این بوده آن هم بوده است، این اتفاق افتاده است اینطور.

«ب. الطَّرِيقُ الثَّانِي: التَّحْلِيلُ الْوَجْدَانِي»

س: استاد ببخشید باز هم آن استقراء تام به دست نمی‌آید، آن استقرائی که من بدانم در آن زمانی که تباعد بوده است ما که در آن زمان نبوده ایم ...

ج: نه آن زمان تباعد بوده است، الان. ما از الان چه می‌گیریم؟ وام می‌گیریم برای اینکه آن را کشف کنیم، می‌گوییم الان با اینکه این افراد متباعد با فرهنگ‌های مختلف می‌بینیم که دارای یک روش واحد هستند پس حدس می‌زنیم که آنها هم که افرادی بودند که غیر از اینها بوده‌اند و فرهنگشان غیر از اینها بوده و متباعد از اینها هستند آنها هم همینطور بوده‌اند.

«الطَّرِيقُ الثَّانِي: التَّحْلِيلُ الْوَجْدَانِي» همان راه تحلیل وجدانی که ما در کشف سیره معاصره داشتیم همین

تحلیل وجدانی را می‌توانیم راجع به سیره افراد زمان معصوم علیه السلام داشته باشیم.

«ما تَقَدَّمَ فِي الطَّرِيقِ الثَّانِي مِنْ طَرَقِ إِحْرَازِ السَّيْرَةِ الْعَقْلَانِيَّةِ لَنَا» احراز سیره عقلائییه برای خودمان، چطور

می‌توانستیم سیره عقلائییه زمان خودمان را برای خودمان احراز کنیم؟ از همین راه استفاده کنیم برای کشف آن. «من تحلیل موقفنا الشَّخْصِي الْوَاضِح و ملاحظه عدم ارتباطه بالخصوصیات المتغیِّرة من حال الی حال و من عاقل الی عاقل - بحیث لم یکن هناك فرق بین أعقلهم و أدونهم فی العمل بالسیره -» این عباراتش عین عبارت قبل است که خواندیم. یعنی خودمان تحلیل می‌کنیم و می‌بینیم خصوصیات فردی و شخصی و جهاتی که در من است اثری در اینکه من این روش را می‌گویم درست است و این راه را می‌روم ندارد، خصوصیات من در این دخالتی ندارد.

مثلاً الان کسی خودش را بررسی می‌کند می‌بیند هر کسی یک قسمتی از مواضع بدنش را حاضر نیست

مکشوف قرار بدهد عند النَّاس، این را تحلیل می‌کند، خصوصیت من باعث این می‌شود؟ نه، می‌فهمد که آدم‌های صد سال پیش هم حاضر نبودند لخت و عریان بیایند، آدم‌های عصر معصوم هم همینطور بودند، چرا؟ وقتی تحلیل می‌کند می‌بیند این مسائل خاص و خصوصیات شخصی و امثال آنها دخالت ندارد پس می‌فهمد ... ما الان به حضرت عباس نمی‌توانیم قسم بخوریم که کسانی که زمان حضرت موسی، حضرت عیسی، حضرت آدم،

حضرت شعیب و ... زندگی می‌کردند آنها هم روششان این بوده است که عریان نمی‌آمدند جلو؟ مگر یک افرادی که عقلا هم می‌گفتند اینها آدم‌های مبتدلی هستند.

س: ...

ج: بله، البته در همه جا اینطور نبودند فقط مسجد الحرام که می‌آمدند اینطور بودند و آن هم وجه داشته است که این کار را می‌کردند، یعنی یک وجه باطل می‌گفتند برای اینکه خودمان را از هم چیز تخلیه کنیم و به مادیات اصلاً وصل نباشیم و همینطور عریاناً برویم طواف کنیم، آن یک وجه اینطور می‌خواهد. وقتی که انسان از وحی منقطع بشود آن وقت در این مضال می‌افتد و برای خود یک چیزهایی می‌بافد و ... عقلت رها کن عاقلاً دیوانه شو دیوانه شود. این مسلک عرفانی‌ها بعضی‌هایشان می‌گویند که باید دیوانگی کنید، در کلمات بعضی‌هایشان دیده ام، می‌گویند دیوانگی اوج عرفان است، آن قدر باید بروی بالا که دیوانه بشوی، دیوانه دیگر به چه درد می‌خورد؟ دیوانه می‌شود اوج عرفان. حالا در اینجا هم آنها بر اثر این بوده‌اند.

بنابراین یک چیزهایی هست که انسان ...

س: ...

ج: بله تحلیل شخصی است.

س: ...

ج: نه، تحلیل وجدانی یعنی همین تحلیل شخصی وجدانی.

س: ...

ج: نه، آن اصلاً مبنی بر تحلیل نبود، فقط استقراء بود.

س: ...

ج: نه، به تحلیل ربطی ندارد، استقراء می‌گوید حکم الامثال ... می‌گوید «الظنّ يلحق الشيء بالأعم الأغلب» یا می‌گوید «الحکم الأمثال فی ما يجوز و لا يجوز واحد» مبنایش این است، می‌گوید این موارد که اینطور است ظاهر این است که بقیه هم همین بوده‌اند، نه اینکه تحلیل وجدانی می‌کند، چون «الظنّ يلحق الشيء بالأعم الأغلب» یا برای اینکه می‌گوید «حکم الأمثال فی ما يجوز و لا يجوز واحد»

س: ...

ج: بابا می‌گویند این مجتمعات و امثال اینها همه آدم هستند و آنها هم آدم بودند، این آدم‌های متباعد همه یک روش را پیدا کرده‌اند، آنها هم آدم بوده‌اند علی القاعده روششان همین بوده است، تحلیل وجدانی نمی‌کند که بگوید هیچ چیز اثر نداشته پس منشأش می‌شود آدمیت من پس آنها هم آدم بودند پس همینطور هستند، این

تحلیل وجدانی همین را می‌گوید. می‌گوید شما می‌گویید منشأ آدمیت من است نه چیزهای دیگر، آنها هم آدم بودند پس این روش را داشته‌اند، این تحلیل وجدانی به این بر می‌گردد.

س: ...

ج: بله، این غیر از تحلیل وجدانی است.

س: ...

ج: این که تحلیل نیست این یک قاعده است، تحلیل وجدانی یعنی اینکه خودم را تحلیل کنم بینم منشأ این کار در من چیست؟ این می‌شود تحلیل وجدانی.

«بحیث لم یکن هناك فرق بین أعتلهم و أدونهم فی العمل بالسیرة، فإنّه (این تحلیل وجدانی) یؤدّی الی الوثوق بأنّه موقفٌ عامٌّ من جمیع العقلاء حتی المعاصرين للمعصوم علیه السلام، و قد یدعم ذلك بما تقدّم من استقراء حالة العقلاء فی مجتمعات عقلائیة مختلفة للتأكد من هذه الحالة العامّة.»

خب این راه تحلیل وجدانی را گاهی یتأکد و یعاضد، تقویت می‌شود و معاضدت می‌شود به آن استقراء، یعنی خودم را تحلیل می‌کنم می‌بینم یک چیزی است که خصوصیات من دخیل نیست پس می‌گویم آنها هم آدم هستند و باید همینطور باشند، بعد اگر آن استقراء را هم انجام بدهم و آن استقراء را هم به این ضمیمه کنم چه می‌شود؟ این اطمینان حاصل می‌شود که آنها همه همینطور هستند. یعنی دو عامل -هم تحلیل وجدانی با آن استقراء- ضمیمه بشوند این تعاضد پیدا می‌کند، تأکد پیدا می‌کند.

«و قد یدعم» یعنی چه؟ «یعاضد» تعضید می‌شود تأکید می‌شود «ذلک» این وثوق به اینکه این موقف عامّه است به آنچه که گذشت از استقراء حالت عقلاء در مجتمعات عقلائی مختلفه که در راه اول گفته شد. للتأكد من هذه الحالة العامّة» برای تأکد بر اینکه این حالت عامّه وجود داشته است.

س: ...

ج: آن مانع سلطات بود دیگر. یک مواردی هست که معلوم است که مانع وجود نداشته، مثلاً این مثالی که زدم، مثلاً تصوّر اینکه انسان بگوید سلطات جلویش را می‌گرفتند خیلی موهوم است، مثلاً همین که حاضر نیستند بعضی از مواضع بدنشان در مجتمع باز باشد. یا مثلاً این حالت ناموس داری، که مثلاً هیچ مردی به خودش اجازه نمی‌دهد که ناموسش، زوجه اش و ... مورد توجه دیگران و اجانب باشد این یک چیزی است که وقتی خودش را تحلیل می‌کند می‌گوید کاری به شخص من ندارد، اطمینان دارد که حتماً آدم‌های زمان معصوم هم همینطور بوده‌اند، برای همه چیز که ما نمی‌گوییم بله یک چیزهایی که این تحلیل بشود تطبیق شود و پیاده شود. بله انسان خیلی از چیزها را اطمینان دارد که آدم‌های قبل هم همینطور بوده‌اند. یا مثلاً فرض کنید که اینکه



پدر و مادر به فرزندشان علاقمند هستند، می بیند خودش مجتمع الان اینطور هستند می گوید حتماً آدم های آن وقت هم اینطور بوده اند، اینها به همان تحلیل وجدانی بر می گردد.

س: ...

ج: نه، مانع چیست؟ مانع این بود که سلطه ها جلویش را بگیرند که نسبت به این چیزها موهوم است چون از عهده سلطت هم بر نمی آید که جلوی این چیزها را بخواهند بگیرند، یا اصلاً چه داعی دارند که جلوی اینها را بگیرند؟

س: ...

ج: نه کشف حجاب هم که بالمره نبود، آن هم یک حالت قصری بود و الا کشف حجاب که مطلق نبود و الا مردم جلوی آن می ایستادند. بله حالا چادر سر نکن، حالا سرت باز باشد و امثال اینها.

«ج. الطریق الثالث: الضرورة والحاجة لخصوص السيرة»

راه سوم این است که یک چیزهایی که الان بر آن سیره است ما می بینیم نیاز منشأ این سیره شده است و اینکه این نیاز به چیز دیگری قابل رفع نیست، این باعث شده است که این سیره انجام بشود و روشن است که آدم های قبل هم این نیاز را داشته اند، پس انسان اطمینان و یقین پیدا می کند که همین سیره ای که الان است آن موقع هم بوده است.

«الطریق الثالث: الضرورة والحاجة لخصوص (سیره خاصه ای)؛ يمكن وحرّاز السيرل المعاصرة للمعصوم عليه السلام بما تقدّم في إثبات السيرة المعاصرة لنا (که آنجا هم گذشت) من أنّ مورد السيرة إذا كان أمراً لا مناص منه في الحیال الاجتماعية التعملية» یک سیره ای است که راه مفرّ و فراری از آن نیست در زندگی اجتماعی تعاملی افراد با یکدیگر «و كان فيها على سبيل الحصر» و آن امر می بوده است در آن اجتماعات تعاملیه به سبیل حصر، یعنی راه دیگری برایش وجود نداشته است و جایگزینی نبوده است. «فهذا ممّا يحرز معه وجداناً قيام السيرة العملية؛ إذ بدونه يختل النظام الاجتماعي؛ وذلك مثل قاعدة اليد» ما الان چرا قاعده ید را عقلای زمان ما دنبالش هستند؟ برای اینکه اگر قاعده ید درست نباشد چه کسی می داند که این لباسی که شخص پوشیده است برای خودش است یا نه؟ این فرشی که زیر پایش است برای خودش است یا نه؟ این خانه برای خودش است یا نه؟ و هكذا و هكذا و هكذا. اصلاً همه چیز به هم می ریزد و راه جایگزینی هم وجود ندارد، اگر راهش را بخواهیم که اقرار کند و بگوید برای من است از هر کسی باید سؤال کرد، حوصله اش سر می رود که دائماً بخواهد بپرسد که آقا بگو، اصلاً راه دیگری ندارد، راه عقلائی ساده خوب غیر از این وجود ندارد.

س: باید سیره بشود حتماً؟

ج: سیره شده است.

س: نه اگر نمی شد باز اضطرار و به هم ریختن نظام ...

ج: آن را که گفتیم و حالا باز می گوئیم.

پس این باعث می شود که ما بدانیم سیره الان این است. این ضرورت آیا در زمان امام نبوده است؟ معلوم است که بوده، آنها هم آدم بودند و می خواهند تعامل اجتماعی داشته باشند، پس از کجا می خواستند بفهمند؟

پس چون این یک امری است که بدیل ندارد می فهمیم که این سیره در زمان آنها هم بوده است.

«و ذلك مثل قاعدة الید علی ما عرفت» این را ما هم برای سیره معاصره می توانیم استفاده کنیم و هم برای سیره معاصره با معصومین می توانیم استفاده کنیم، «إلا أنه قد یتغنی بالبیان نفسه لإثبات أماريتها شرعاً مباشرةً و من دون التمسک بالسیرة» البته همانطور که دیروز گفتیم - این همان حرف دیروزی است - می توانیم از همین که یک امر ضروری است که جایگزین ندارد بفهمیم که شارع این را قبول دارد و لازم نیست که با او اثبات سیره کنیم و ثم بگوئیم.

البته یک چیزی را دیروز هم شاید گفتم، گاهی در یک حدود و ثغورش ممکن است، اصل این مورد نیاز است که اصل اینکه امارت ید را شارع حجت کند از راه ضرورتش می فهمیم اما حدود و ثغور و شرائطش چه؟ آن را ممکن است شک کنیم، اما اگر سیره معلوم بشود که سیر اینطور بوده و در مرآ و منظر معصوم بوده است و ردع نکرده است اثبات می شود. اما اصلش درست است که نیاز به سیره نداریم اما برای حدود و ثغورش چرا.

س: ...

ج: نه، همان سیره زمان معصوم، اگر سیره امروز را هم گفتیم سیر مستحدثه و زمان ما هم حجت است بله، اما الان سیره زمان امام را می گوئیم.

س: ...

ج: نه، اگر خصوصیاتش هم مثلاً فهمیدیم بله، اگر نفهمیدیم هم نه، اگر اجمال داشت نه.

س: ...

ج: بله

س: ...

ج: آنجا تحلیل وجدانی بود که من با آنها فرقی ندارم و من بما انی انسان این روش را انتخاب می کنم و می گوئیم آنها هم همینطور، اما اینجا نه، آن لازمه اش این نیست که ضرورت داشته باشد، اما اینجا ضرورت دارد یعنی برای اینکه زندگی اجتماعی برپا بشود، سامان داشته باشد، اختلال نظام نباشد و هرج و مرج نباشد

می بینیم که این ضرورت دارد، این کار ضرورت دارد. این زندگی افراد با همدیگر و در اجتماع بودن که آنجا هم همین اجتماع بوده است، قتل و کشتار بوده است، دزدی بوده است، تجاوز و امثال ذلک بوده است، غارت بوده، دعوا بوده، چه بوده و چه بوده ... آنها هم داشته اند، آدم بوده اند دیگر، اگر ید حجّت نباشد و ... همه اینها به هم می ریزد. پس بنابراین اینجا از باب اینکه یک ضرورتی را کشف می کنیم اگرچه تحلیل وجدانی هم نه، اگرچه ضرورتش هم در تحلیل وجدانی به ضرورت لازم نیست برسیم، اما اینجا یک ضرورتی را درک می کنیم.

«الطَّرِيقُ الرَّابِعُ: النُّقْلُ وَ الشَّهَادَةُ» همان که آنجا گفتیم، نقل شهادت است، بیابند بگویند. مثلاً ما الان روایت نداریم که بگوید قال الصادق علیه السلام کذا، حالا یک روایتی داشته باشیم بگوید سیره مردم آن زمان اینطور بوده است. نقل و شهادت است.

س: ...

ج: بله اگر روایت و آن تاریخ نویس چیز باشد، همان شرایط حجّیت خبر واحد را داشته باشد.

س: ...

ج: تاریخ اهل خبره بودنش محل کلام است، مثل لغویون که اصولیون می گویند در لغت هم آنها اهل خبره نیستند یعنی خبرویّت نمی خواهد نقل است، باید ببیند که اینطور استعمال می کنند و بگوید.

س: در تاریخ غرض ورزی هم هست دیگر، یعنی در حوادث تاریخی توثیق هم خیلی معلوم نیست، اغراض در آن مورّخی که نقل می کند دخیل است.

ج: بله ولی اگر آدم ثقه ای باشد اغراض را اعمال نمی کند، ما می گوئیم مورّخ ثقه یا اینکه مورّخین متعدد که انسان جزم پیدا می کند که اینها در اثر تعددشان اسیتساق پیدا کند.

«یمكن إثبات السّيرة بالنّقل و الشّهادة (البته) إذا أفادا (آن نقل و شهادت) العلم أو الوثوق» چرا افاده علم بکند و وثوق «بسبب اکثره» یا به سبب ضمّ قرائن و شواهد به آن نقل و شهادت.

س: ...

ج: بله بله رفتیم عقب

«الطَّرِيقُ الرَّابِعُ: النُّقْلُ التَّارِيخِي؛ يَمْكُنُ إِثْبَاتُ بَعْضِ السَّيْرِ الْعَقْلَائِيَّةِ بِالنُّقْلِ التَّارِيخِي، كَمَا وَرَدَ فِي اسْتِخْرَاجِ الْمَعَادِنِ كَالعَقِيقِ وَ الْمَلْحِ وَ تَمَلُّكِهَا بِحِيَاظَتِهَا» یک مثال برای نقل تاریخی که ثابت بشود:

خب امروز سیره عقلاء امروز ما بر چیست؟ بر اینکه می روند معدن را استخراج می کنند و هر کسی که معدن را استخراج کرد مردم آن را مالک می دانند.

س: ...

ج: الان این آمده است، دیروز هم گفتیم ...

خب تاریخ هم نقل کرده است که بله این مسأله‌های زیادی که راجع به معادن و خمس معادن و... از ائمه سؤال کرده‌اند اینها نشان می‌دهد که چنین دأب و سیره‌ای بوده است.

می‌فرماید که: «کما ورد فی استخراج المعادن کالعقیق و الملح و تملکها بحیازتها» این سیره بوده است. «و ذلک بشرط حصول الوثوق من کثرة النقل و استفاضة النقل» یا از این راه که کثرت نقل و استفاضه نقل باشد ما وثوق پیدا کنیم «أو من اقتران (آن نقل) بقرائن و شواهد للصدق» اگر این دو تا هم نبود «أو کونه جامعاً لشرائط الحجية» جامع شرایط حجیت باشد؛ گفتیم که ثقات باشند، حسّی باشد، محتمل الحسّ و الحدس باشد یا قریب به حس باشد، این شرایط را داشته باشد، البته «بالشرطین المتقدمین فی الطریق الرابع من طرق إحراز السیرة المعاصرة لنا» گفتیم دو شرط دارد: یکی اینکه عامه باشد و دو اینکه مانعی نباشد. این دو شرط هم باید وجود داشته باشد، منتهی عرض کردم به اینکه اگر بخواهیم عامه باشد این شرط را لازم دارد اما اگر نخواهیم عامه باشد این شرط را نمی‌خواهد.

«الطریق الخامس»

س: ...

ج: یک اتفاق نه، باید به گونه‌ای باشد که سیره را کشف کند.

س: ...

ج: بله، اما ده‌ها و صدها راوی می‌آیند وقتی سؤال می‌کنند و مفروغ می‌گیرند که این مالک است معلوم می‌شود که این سیره عقلا است یعنی خودش بنا را بر این گذاشته است، معلوم می‌شود که سیره عقلا نزد مردم اینطور است که کسی که آمد و این کار را کرد مالک است فلذا از او می‌خرند و آثار ملکیت را بر او بار می‌کنند، این نقل‌ها و این روایات مختلفه نشان می‌دهد که چنین سلوکی بین مردم بوده است، که کسی که می‌رفته معدنی را پیدا می‌کرده و او را استخراج می‌کرده، مردم می‌آمدند از او می‌خریدند و نمی‌گفتند نه برای تو نیست و این برای همگان است، نه، خرید و فروش می‌کردند و خودش را مالک می‌دانسته و بعد به ورثه می‌رسیده و بین مردم اینطور بوده است، فلذا آقایان می‌آیند مسأله‌هایش را سؤال می‌کنند که آیا خمسش را باید بدهیم؟ و امثال ذلک.

س: ...

ج: نه، آدم‌های متعارف، آدم‌های معمولی.

س: ...

۱۳۹۷/۰۹/۲۶

جلسه سی و ششم

ج: نه مثلاً می‌آید سؤال می‌کند یک یهودی استخراج کرده است من می‌روم می‌خرم باید خمسش را بدهم یا نه؟ این چطور است؟ مثل خود من یک زمانی که امام رضوان الله علیه تبعید بودند و رابطه ایران و عراق نمی‌شد من شک کردم که آیا نفت خمس دارد یا نه؟ چون شاه که خمس نفت را که نمی‌داد، بنزین خمس دارد یا ندارد؟ این گچ و آهک و اینها همه معادن هستند، اینها که می‌دانیم خمسش را نمی‌دهند! یک طلبه محترم افغانی نجف می‌رفت من نامه نوشتم خدمت امام و سؤال کردم که نفت، گچ و این چیزها که می‌دانیم مستخرج هستند اینها خمسش را نمی‌دهند الان اینها خمس دارد یا ندارد؟ جواب نیامد، بعد دو سه ماه گذشت و جواب نیامد یک آقای دیگر داشت می‌رفت من دوباره برای ایشان نامه نوشتم، ایشان در جواب نامه دوم که نوشته بودند در نفت مجازید و در غیر آن اگر احراز کردید باید بدهید، بعد نوشته بودند شما از این مسأله‌ها خیلی سؤال می‌کنید، مثل اینکه آن اولی رسیده بود و ایشان جواب داده بودند ولی به دست من نرسیده بود، من دومرتبه که نامه نوشتم این توجّه ایشان را که این سائل دو بار سؤال کرده است فرموده بودند از این چیزها خیلی سؤال می‌کنید.

س: ...

ج: بله، الان هم نمی‌دهند اما شاید الان ولی امر اجازه می‌دهد و می‌گوید استفاده کنید.

س: ...

ج: بله، فرق نمی‌کند معادن است دیگر. منتهی یک مطلبی هست گفته می‌شود، مرحوم آیت الله گلپایگانی نظر شریفشان این بود و بعضی علماء دیگر هم که آن زمان ما سؤال کردیم نظرشان این بود که وقتی مستخرج شخصیت حقوقی باشد نه حقیقی آن خمس ندارد، مثل دولت، شخص خاصی که نیست این هیئت است، آنها تعبیر به هیئت می‌کردند یعنی شخصیت حقوقی، این احکام خمس برای آن جایی است که شخصیت حقیقی باشد اما اگر شخصیت حقوقی شد، مثل دولت شد و ... اینها ندارد.

س: ...

ج: نه تواتر لازم نیست، تواتر اگر باشد خیلی خوب است اما اگر تواتر نشد باید شرایط حجّیت خبر واحد را داشته باشد.

س: ...

ج: در چهارم چه گفتیم؟

س: ...

ج: بله، آن یعنی به شرطی که آنجا گفتیم یعنی از راه دیگری ثابت شده باشد، حجّیت نقل اینها از راه دیگری ثابت شده باشد یعنی یا به غیر سیره و یا اگر به سیره است کشف آن سیره به واسطه راه دیگری باشد و حجّیتش به واسطه راه دیگری باشد.

«الطریق الخامس: الاستکشاف بتوسیط السیره المعاصره لنا: إذا رأینا سیره عقلائیة بالفعل فی عصرنا و کان موضوعها عامّ البلوی بحیث من شأنه أن ینعقد فیہ تطابق عملی عامّ فیمكن أن یجعل ذلك دلیلاً علی أنّها ذات جذور قديمة»

خوب دقت کنید؛ قبلاً اگر یادتان باشد گفتیم که ما از سیره معاصره گاهی برای چه می‌خواهیم استفاده کنیم؟ نه حکم شرعی، از سیره معاصره می‌خواهیم کشف سیره آن زمان را بکنیم، کجاها می‌شود؟ حاصل مطلب این است: گاهی یک سیره‌های به صورتی است که انسان به ذهنش می‌آید که این سیره نمی‌شود که برای پارسال و پارسال و صد سال و دویست سال قبل باشد، این باید خیلی پیشینه قدیمی داشته باشد. گاهی بعضی سیره‌ها وضعیتشان به گونه‌ای است هم از حیث فراگیری و هم از حیث عمقشان، که این نمی‌شود پدیده‌ای باشد که برای این دوران‌های نزدیک باشد، گاهی اینطور است. خود این نشان می‌دهد که این باید پیشینه مثلاً ده هزار ساله داشته باشد، هزار ساله داشته باشد و از آنجاها شروع شده باشد تا این فراگیری برایش پیدا شده باشد. مثلاً در بسیاری از واژه‌های لغت همینطور است که شما می‌بینید فلان لفظ به این معنا است، هر عبارتی را می‌بینید هر کجا می‌بینید، کتب کهن را می‌بینید، باستانی را می‌بینید، حالا را می‌بینید، این نشان می‌دهد که این چیزی نیست که بشود گفت از فلان وقت شروع شده است، همگانی شده است، همه جایی شده است، این معلوم می‌شود که خیلی سابقه دیرینه دارد.

پس گاهی سیره‌های معاصره به صورتی است از نظر عمق، از نظر گستردگی و خصوصیات دیگر که انسان حدس می‌زند که این نمی‌شود منشأش این قرون نزدیک یا زمان ما باشد، حتماً این باید یک پیشینه هزار ساله و دو هزار ساله داشته باشد. قهراً وقتی اینطور شد کشف می‌کند که زمان معصوم هم این جهت بوده است. حالا ببینیم توضیحش را چطور می‌دهد.

س: با استقراء چه فرقی کرد؟

ج: نه فرق کرد، آنجا این است که چون اینجا اینها هست و اینها مختلف هستند حدس می‌زنیم، همینطور که حدس می‌زنیم در جاهای دیگر که در زمان خودمان نرفتیم می‌گوییم همینطور است، می‌گوییم آنها هم مثل ما اینها بوده‌اند دیگر، ... می‌گوییم آنها هم مثل اینها بوده‌اند، چه فرقی می‌کند، اینها هم متباعد هستند، حکمشان واحد است و سیره واحد دارند آنها هم همینطور بوده‌اند و مثل یکی از اینها بوده‌اند، آن هم همینطور. اما این یک

چیز دیگری است؛ این می‌گوید این سیره عمیق گسترده که در زمان ما وجود دارد که این را بدست آوردیم این نمی‌شود منشأ پیدایشش همین اعصار اخیره باشد بلکه باید چیزی باشد که خیلی سابقه دیرینه داشته باشد، آن وقت این سابقه گاهی می‌رود به عصر معصومین و قبل از عصر معصومین.

می‌فرماید «الطریق الخامس: الاستکشاف» بسبب توسیط سیره معاصره برای ما، استکشاف به سبب وسط قرار گرفتن سیره معاصره است، این وسط قرار می‌گیرد، بین ما و آن سیره. آن سیره را برای ما ثابت می‌کند فلذا این وسط بین ما و آن سیره قرار می‌گیرد.

«إذا رأينا سيرةً عقلائيةً بالفعل (یعنی هم اکنون) فی عصرنا و كان موضوعها عامّ البلوی» موضوع این سیره هم عامّ البلوی باشد، همگانی باشد «بحیث من شأنه أن ینعقد فیہ تطابق عملی عامّ» به گونه‌ای که از شأن این موضوع عام این است که منعقد شود درباره او یک اتفاق عملی عام برای همه عقلاء، در این صورت «فیمکن أن یجعل ذلك دليلاً علی أن (آن سیره که در زمان ما هست، این سیره چیست؟) ذات جذور قدمیه» دارای یک ریشه‌های کهن است که «تمتد» که این ریشه‌های کهن امتداد دارد «إلی عهد المعصومین علیهم السلام و ذلك» چگونه می‌شود این را دلیل و قرینه قرار داد بر این امتداد؟ «و ذلك بنکته أن من المستبعد جداً بل الصعب و الممتنع عادة» بلکه امر بسیار سخت و ممتنع عادی به حساب احتمالات «أن تكون السیره» در زمان‌های قدیم «علی خلاف ما جرت علیه الیوم» بر خلاف این بوده است «فتحوّلت (آن سیره بر خلاف) عمّا كانت علیه فجاءةً الی السیره الّتی نراها فعلاً» بگوئیم بله آدم‌های مثلاً هزار سال پیش، دو هزار سال پیش یا پانصد سال پیش یک سیره دیگری داشتند، آن سیره یک مرتبه منقرض شده است و این سیره که الان زمان ما هست به وجود آمده است، این خیلی مستبعد است، چون این سیره نمی‌شود یک سیره‌ای باشد که مسبوق به پانصد سال باشد، یا مسبوق به صد سال و دویست سال باشد، این باید از عهد قدیم باشد.

خب در اینگونه موارد می‌فرماید «فإنّ هذا التحوّل نفسه غریبٌ و عدم نقل ذلك أيضاً غریبٌ» اینجا ما مواجه با دو امر می‌شویم: اینکه بخواهیم بگوئیم این سیره نبوده است، مثلاً در زمان معصومین نبوده است، یک سیره دیگری بوده است، تا بعد از معصومین و بعد از آن این پیدا شده است یک امر غریب است که همه مردم یک سیره دیگری داشتند در این مسأله عامّ البلوی، یک سیره دیگری داشتند و یکمرتبه عوض شده است به سیره‌ای که در زمان ما است! این خودش غریب است. ثانیاً اگر واقعاً یک چنین چیزی در تاریخ اتفاق افتاده باشد این یک حادثه غریبی است که همه مورّخین باید این را نقل کرده باشند، هیچ کس نقل نکرده است که بله قبلاً یک جور دیگر بوده و الان آمده است اینطور شده است. هم خود این مسأله غریبٌ و هم عدم نقلش یک

امر غریبی است، فلذا این به انسان اطمینان می‌دهد که حالا که اینطور است پس آن زمان هم همینطور بوده است.

س: ...

ج: نه، اگر سیره دیگری بوده و عوض شده است فجعتاً. ببینید چیزهایی که آرام آرام عوض می‌شود جلب توجه کسی نمی‌شود که ذکر کند، اما فجعتاً اگر اینطور شده باشد مثلاً فرض کنید همه افراد در ایران یا در بیشتر کشورها کت و شلوار می‌پوشند یک مرتبه فجعتاً همه اینها برود و لباس عربی بپوشند، یک چیزی است که همه مورخان می‌نویسند، فجعتاً است. اما آرام آرام بله ممکن است حواسشان نیست.

س: هزار سال که فجعه نیست

ج: داریم می‌گویم اگر اینطور بشود، پس بنابراین معلوم می‌شود اینطور نشده و آنها هم همینطور بوده است روشن.

می‌فرماید «فإن هذا التحوّل نفسه غریب و عدم نقل ذلك أيضاً غریب. و هذا طریقٌ تامٌّ فی إحراز السیرة المعاصرة للمعصوم علیه السلام بشرط (البته) تحقق موضوعها فی ذالک الوقت» به شرط اینکه موضوع این سیره که الان وجود دارد در آن موقع هم این موضوع وجود داشته باشد. «و أن لا تكون السیرة تحوّلت تدریجاً خلال قرون متماذیه حسب عوامل مساعدة للتحوّل» و اینکه احتمال اینکه ... این عبارت باید اینطور تبدیل بشود «و أن لا تكون السیرة تحوّلت تدریجاً» یعنی قرینه‌ای نباشد بر اینکه این سیره تحوّل تدریجی پیدا کرده باشد، و آن لا تكون السیرة تحوّلت تدریجی در خلال قرون ... چرا تحوّل پیدا کرده باشد؟ حسب عواملی که مساعد با تحوّل بوده است و کمک کار تحوّل بوده و عامل تحوّل بوده است.

س: احتمالش هم کافی است دیگر؟

ج: بله، اینها را انسان باید احراز کند، یعنی باید اینطور باشد که گفته بشود این یک چیزی است که نمی‌شود یکمرتبه پیدا شده باشد.

س: ...

ج:

حالا این را بگویم چون آقایان می‌خواهند تشریف ببرند، فردا تعطیل است به خاطر مراسمی که برای حضرت معصومه علیها السلام است.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.